

## نعمت حسینی

### در گفت و شنودی با نصیر مهرین

سوال- از کدام سالها به نوشتن آغاز نمودید؟

پاسخ- در اواخر دههٔ چهل خورشیدی مقالات ادبی و مناسبتی در مکتب می نوشتم. با رهنمایی برادر بزرگم، مطالبی برای جریده ترجمان تهیه دیدم. طی دیدارها با مرحوم علی اصغر بشیر هروی مدیر آن جریده که انسان فرهیخته و با فضیلتی بود، به مطالعه تاریخ علاقه بیشتر گرفتم. اشارات او برایم بسیار آموزنده بود. متأسفانه نوشته های مقدماتی به سامان ننتسست که مجاب فعالیت های سیاسی شدم. انهامک به کارهای سیاسی با تجارب بدرد بخور حاصله از آن، سالهای از زنده گی ام را به خود مشغول نگهداشت. مقالاتی را که در اواخر سالهای پنجاه خورشیدی نوشته ام، جز چند مورد که در زمینه تاریخ هست، بیشترین آنها در زمینه سیاسی و اوضاع و احوال افغانستان همان سالها نگارش یافته است. بیشترین مقالات در غربت هجرت با توجه به الزام خواسته های برحق سیاسی مبنی بر ضرورت مبارزه علیه حضور قوای متجاوز در افغانستان و ضرورت های مبارزاتی علیه بیدادگری های حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر نهاد های نامطلوب، روشنگری در راستای خط مشی مستقل ملی و آزادیخواهانه نگارش یافته است. در طی همان دوران مقالات ادبی نیز نوشتم و به ترتیب و بازنگری یادداشت هایم پیرامون تاریخ افغانستان مشغول شدم. بدلیل ناهماهنگی ها در زنده گی روزمره و مشغولیت برای رفع سد جوع و غم روزی که شامل حال بسیاری از اهل قلم است، انجام کارهای در نظر داشته به گونه

دلخواه پیش نرفته است. از جانب دیگر در سالیان پیش بدست آوردن اسناد و مدارک برای تحقیق، کار آسانی نبود. پرداختن به کارهای که حامل بار پژوهش باشند و از رنگ و بوی مسایل جامعه خیر بدهند، همراه بود با دشواری های بسیار به کار کسی می ماند که در جزیره دور افتاده یی زنده گی را از صفرو با تنهایی آغاز کند. به هر حال موضوعاتی را برای تأمل و انتشار برگزیدم که برخی از آنها صورت انتشار دیده اند. مسلماً با نارسایی های که از این وضعیت ناشی می شود.

سوال - بر علاوه مقالات و تفسیر های سیاسی، تا جایی که بدستم قرار گرفته است، من از شما نقد، داستان و مقالات در باره تاریخ خوانده ام. قلمزنی بیشتر در کدام يك از این عرصه ها خوش تان می آید؟

پاسخ - اگر خوشی و رضایت خویش را از این عرصه ها به بحث دیگر و چارچوب دیگری احاله نمایم، عرصه های یاد شده را به مثابه پاسخ به گوشه یی از نیاز های جامعه برگزیده ام. می پندارم که کار های قلمی کوچک من که تا حال منتشر شده اند و چه جزوه های که در شرف انتشار قرار دارند، به گونه یی با هم در موضوعیت ارتباط دارند. پرداختن به تاریخ افغانستان برای من بازنگری آن را توأم با آشنایی زدایی تاریخ مجعول به عنوان کاری قرار داده است. نمونه های را طرف نقد می یابم و مواردی با علاقمندی همیشگی به داستان، از خلال روایات تاریخی سوژه های داستان نردم شکل می گیرد.

سوال - شما در مورد قتل های سیاسی قبل از تجاوز شوروی به کشورمان نوشته ارزشمندی را به نگارش در آورده اید، که برای پنجمین بار به چاپ رسیده است. آیا در مورد قتل های سیاسی بعد از این دوره شوم، نیز توجه نموده اید؟ و به نظر شما کدام دوره از نگاه قتل های سیاسی درد انگیز تر است؟

پاسخ - همان گونه که ملاحظه نموده اید، قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر با رعایت احتیاط و التفات به کمبود ها، نارسایی ها و کاستی ها، گوشه یی از قتلها نامیده شده است. چون بخش انتشار یافته تا دوره صدارت محمد هاشم خان صدراعظم و کاکای

شاه را احتوا می کند، قسمت اول نامیده شده است. مسلم است که امکانات و منابع محدود طرف استفاده، توان تهیه چیز بیشتر از آن را از من سلب می کرد. اما خوشبختانه پس از انتشار قسمت اول، نامه های معلوماتی و پیشنهادی دریافت داشته ام که برای چاپ های بعدی کمک می کند. قسمت دوم را به پیشنهاد نویسنده عزیزی قتل ها و اعدام ها در تاریخ افغانستان معاصر نام می گذارم. مطمئناً می دانید که زمان بعدی از کودتای ثور با رقم و پهنه کم مانند قتل ها و اعدام ها معرفی می شود. طی این زمان نه تنها در افغانستان بلکه در خارج به خصوص در پاکستان اعدام های زیاد صورت گرفته است. کار روی آن ها و جمع آوری حتا گوشه های از آن وقت و فرصت می خواهد، آنهم با امکانات فردی.

در پاسخ قسمت دوم پرسش تان که از نظر من کدام دوره از نگاه قتل های سیاسی درد انگیز است، گفتنی است که از نظر من قتل های سیاسی به مثابه نماد خشونت و نشاندنده راه و رسم نامطلوب در همه اشکال دیده شده درد انگیز است. چه در شکل عبدالرحمان خانی، نادر خانی، خلقی - پرچمی، تنظیمی، طالبی و چه در شکلی که برخی از مخالفین دولت دست نشاندۀ شوروی به عنوان شکلی از مبارزه در گونه اعدام کارمندان دولتی اتخاذ نمودند، همچنان در شکل قتل های شناخته نشده و کمتر شناخته نشده که برخی از گروه ها، مخالفت و اطلاعات یاران خود را پس از بروز اختلافات تحمل نکرده، دست به نابودی فزیکتی ایشان زده اند. من اگر از احساس خود بگویم، با دیدن پاره بی از مدارک و اسناد که تا حال دیده ام، حتا در برابر قتل منفورترین انسانها، تأثیری همراه با نکوهش این شیوه، برایم دست داده است. شما می دانید که در برابر مخالفین سالهاست که این شیوه خشونت بار و بیگانه با رعایت حقوق بشر در کشور ما بیداد کرده است. از قتل سرشناسانی چون لودین و چرخلی... میوندوال و صد های دیگری که چهره های ناشناخته و گمنام بودند تا هزاران شناخته شده بی که بعد از کودتای ثور اعدام شده اند و یا اعدام هجرت نشستگان دل سوخته در پشاور، از تیغ کشی های تنظیمی و صورت نفرت بار تصفیه های قومی و چاه اندازی ها همه و همه آزار دهنده است. هرگاه گرد آوردن گوشه بی از قتل های سیاسی تصویری از معرفی خشونت و استبداد و مضار آن شود و آن تصویر بتواند احساس نفرت

و دوری گزیدن از این راه و رسم را ارائه کند و در واقع درس عبرتی گوش آویز آینده گان و دست اندکاران امور شود، گام موفقیت آمیز خواهد بود.

سوال: بسیاری از هموطنان ما را عقیده بر این است که تمام بدبختی های چند سال اخیر زادگاه ما، حتا به میان آمدن طالبان ناشی از کودتای ثور و به ویژه شش جدی است، نظر شما اندرین باب چیست؟ در حالی که مسئولین خلق و پرچم و کودتاچیان از مسؤولیت های خود طفره می روند.

پاسخ: تردیدی نیست که افغانستان پس از کودتای ثور با ناگواری های بسیاری مواجه شده است. وقتی يك افغان پژوهشگر و یا جست و جوگر دیگر و حتا مردم عادی و عوام از مصیبت های که دامنگیر مردم ما شده است، سخن بگویند، ناگزیر می شوند به پیشینه ها مراجعه کنند. مسلم است که حین تحقیق و بررسی اوضاع غمبار کنونی بُعد تاریخی و پیشینه های زمینه ساز و مجموعه عوامل ایجاد کننده در نظر می آید. زیرا دست به ریشه های رسیده و آنها را از ته دل خاک بیرون می کشد. در راستای آن رهیافت ها ریشه را در عوامل کودتای هفت ثور به عنوان سیاه روزی مرگبار برجسته تر و تأثیر گزارتر متصل می یابند... اما برای يك بررسی جامع بسنده نیست که از دیدن اوضاع پیشتر و بعد تر از کودتای ثور چشم پوشی شود. دریافت علل پدید آیی اوضاع غمبار کنونی ایجاب می کند که شرایط و اوضاع و احوال دوره های پیشتر که از بطن آن کودتا سر زد در نظر گرفته شود. همچنان سایر عواملی که به گونه مستقل از حزب دموکراتیک خلق افغانستان به بعد مصیبت ها افزوده اند در نظر گرفته شود. درین صورت با دریافت ربط و اتصال وقایع و علل دور و نزدیک و عوامل مشخص، هم يك نقد جامع رعایت می شود و هم تصور درست از اجزای شکل دهنده سیمای کنونی در دست خواهد بود.

برین مبنا، باید گفت که پذیرفته های ذهنی بنیانگذاران و شکل گیری حزب دموکراتیک خلق افغانستان دقیقاً در چارچوب خط مش جهانی اتحاد شوروی، تمامی لزوم دیدهای آن در جهان و افغانستان به عمل آمده بود. یعنی تغذیه گاه فکری و سیاسی اش را از ماسکو می گرفت. (درینجا افزودنی هستم که الگو و تغذیه گاه فکری تجمع شعله جاوید و تشکل

رهبری کننده آن به نام سازمان جوانان مترقی در عمر کوتاه اش، نیز خطی بود که از انقلاب ۱۳۴۹ (چین تصویر شده بود). حین مکث به ویژه گی های سیاسی اندیشان آن دوره در مقایسه با دوره های مشروطه خواهان در افغانستان به غم انگیزی پذیرش نیندیشیده، تقلیدی، دنباله روانه و بی چون و چرا از تجارب شکست دیده شوروی و چین که به غلط راه و رسم جهان شمول معرفی شده بود، پی برده می شود. اندیشه های که طرف تایید و تقلید بوده اند، در زادگاهش نیز ناقص الخلقه اما رنگ کرده بود. بدبختانه در برخی از کشورها بازار پر رونقی یافت. در حالی که مشروطه خواهان و ترقی جویان پیشین در افغانستان عمده این ویژه گی مثبت را دارا بودند که با مغز خود می اندیشیدند و اندیشه های ایشان به مشخصات افغانستان معطوف بود. اما حزب دموکراتیک خلق افغانستان با آن جوهر و درونمایه سیاسی و تغذیه گاه اش به عنوان سکاندار نظام تک حزبی و پیشقراول منافع اقتصادی و رهبردی شوروی از میان رفته معرف نظام استبدادی و با ارتکاب قتل و ستم چهره یافت. با آنکه وجود شرایط مناسب برای رشد کمی و با بهره گیری از نظام بی کفایت سلطنتی و آن همه اوصاف ناشایسته اش به نیرومندی "ح. د. خ. ا." می افزود، ولی دورنمای حیات سیاسی اش را بایست میکائیسیم سیاسی و به اصطلاح ایدیولوژیکی اش تعیین میکرد. یعنی همان خط وفاداری با ماسکو و هم سان سازی فکری و سیاسی لازمه آن و هرکه در آن خط نبود و به گونه دیگری اندیشید، سزا و جزایش معلوم بود. ملزومات خاطر خواهی سیاسی، اقتصادی شوروی از طرف آن حزب در مغایرت با دموکراسی و به عنوان حزب ستمگر در دوره ریاست جمهوری داود نیز به اثبات رسیده بود. (شیوه بی را که حزب توده ایران نیز با بازی با دم شیر همراه جمهوری اسلامی ایران نصب العین سیاسی ساخته بود) می بینید که هنگامی که دموکراسی داده شده از طرف دربار سلطنتی و با سلیقه های محمد ظاهر خان در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه به بن بست مواجه شد و شاه راه گریز می جست و کودتای محمد داود خان با وصف ماهیت آشکارای ضد دموکراتیک اش از آن جایی که در آغاز تمکین در برابر شوروی را در سطوح مختلف با خود داشت، حزب دموکراتیک ... و به ویژه جناح پرچم وفادارترین همکار آن بود. این حزب لب

از لب نگشود بلکه به مدح پرداخت و تا سرحد انحلال و در واقع خوش خدمتی به داود پیش رفت. منع نشرات غیر دولتی و ممنوع بودن مظاهرات که مردمان وسیعی از سیاسی اندیشان بدان عادت کرده بودند، از طرف داود، چینی هم بر جبین آنها ایجاد نکرد. زیرا داود اسب مراد را در راستای مثنی سیاسی آنها می راند. اما وقتی داود گریزگاه جست و به سوی سایر کشورها مراجعه کرد و بازتاب داخلی اش دور کردن چند تن از وابستگان پرچم از کابینه بود و شوروی را نگران و خشمگین ساخت. پرچم طرح پیشنهادی برای قانون اساسی تهیه کرد و دست به جبران انحلال پیشین زد. آنها همه خواسته های اجتماعی، اقتصادی و ... را روپوش مثنی اصلی شوروی گرایي قرار داده بودند. طرح خواسته های نظیر آزادی های اجتماعی در دوره گسست داود از وی چهره یی ازین روپوش بود. در حالی که شاهد هستیم که داود مستبد و مخالف آزادی های اجتماعی و ضد دموکراتیک هنگامی که گرایش بیشتر به شوروی داشت، از پشتیبانی بی دریغ آنها بهره مند شده بود. سیستم تک حزبی مستبدانه داود خان در آغاز طرف اعتراض آنها نبود. هنگامی طرف اعتراض قرار گرفت که میانه داود با آنها و شوروی رنگ سابق را نداشت. می خواهم بگویم که ماهیت استبدادی حزب هر آن آماده پذیرش راه و رسم ستمگرانه و سلطه پذیرانه بود. همان ماهیت بود که خود بدترین نظام تک حزبی خونبار را در جامعه مسلط ساختند. در واقع با این سخنان می یابیم که آنها دموکرات و مستقل نبودند و تا آنجا که به ملزومات سیاسی، اقتصادی و رهبردی اتحاد شوروی تعلق داشت، سرکوب مخالفین و تثبیت حزب وابسته به خودش (با سلیقه های از شیوه های خلقی و پرچمی را آزمود)، در یک فضای خونبار و مرگ آور که گذرا فکر می کردند، در دستور کار قرار گرفت و در واقع دیدیم جامعه یی که با ساختارهای نا هم آهنگ اقتصادی اجتماعی و فرهنگی معرفی می شد، به رغم نیاز حیاتی اش به دموکراسی و ضرورت نقد سالم کجروی ها و انحرافات برخاسته از ابتکارات دربار و کم فهمی و نفهمی و کجروی فعالین سیاسی و وجود نیروهای سخت مخالف دموکراسی روز تا روز در چنگال ضد دموکرات ها افتاد و به سوی استبداد خونین و هرج و مرج سرانجام لشکرکشی شوروی و بهره گیری های مخالفین آن کشانیده شد. مگر می

شود پای حزب د... را با نقش های خونین آن از روی صفحات تاریخ چند دهه پسین زدود؟ جان سخن در عدم توانمندی قلم بدستان و ”مورخین حزبی“ در اینجاست که این ریشه ها را در نیافته اند و یا نمی خواهند این ریشه ها را در یابند... برخلاف بدون توجه به علت ها به معلول مشغول اند، شاخه های پراکنده آن در چارچوب قالب های گروهی با تأثیر پذیری از اختلافات روحی، شخصی، آسیب دیده گی های مادی مقامی و یا بهره گیری ها و تأثیر پذیری از باطلاقی احساسات غلط قومی و ملیتی ”تاریخ“ جعل میکنند. بدون این که سررا در گریبان ببرند و چندی ببیندیشند که نظام فکری و سیاسی مورد پذیرش آنها از کجا برخاست و به کجا ختم شد، همان نظامی که معرف مسئولیت های مشترک همه آنهاست. آنها به تاریخ سازی توجیهی به جنگ های زرگری میان خود به کوشش های انحراف ذهن هزاران انسانی که آنها را به زور، وعده و وعید و استفاده از ناگواری های زندگی به زیر حاکمیت خود کشانیده بودند و به ماست مالی وقایع خونین افغانستان مشغول شده اند. با این اعمال خود فقط آب در هاون کوبند. در نوشته های توجیهی و گمراه کننده قصد دارند بر وزش جریان نقد ناراضی های صفوفی که توده های حزبی نامیده می شوند و روزی با اندیشه دیگری سربلند خواهند کرد و به گونه دیگری قضایا و مسایل را طرح و تحلیل خواهد کرد، همچنان در برابر نقد موجود و سالم که آن ها را با غایت عبرت گیری محکوم میکند، گره بزنند.

بهتر است درس بگیرند و بدانند که نمی توان اندیشه یی را بر همه انسان ها و با قصد یک سان سازی و یک سان نگری حتا با خونین ترین وسایل و راه ها و با امکانات یک ابر قدرت پهن کرد. آنها انجام این کار ناموفقانه و غم آمیز را می خواستند، فرصت دارند به محصولات و غلطی های کثشت خونین خود ببیندیشند که از آن تخمه چه کرامات برآمد؟

در ضمن فراموش ما نشود که مصیبت ها و تبهکاری های وارده بر پیکر افغانستان و جامعه ما یک سره به پای کودتای ثور ختم نمی شود. در بررسی رویدادها و وقایع خونین و دل آزاری های مردم افغانستان جای پای سایر گروه ها نیز نشان برجسته دارد. اعمال ویرانگر و تمامی نابسامانی ها با شیوه های استبدادی و قهقرایی هم زمان با عملکرد های

خلق و پرچم و شوروی ها وجود داشت. اگر این واقعیت در نظر گرفته نشود، درک و برداشت درست از علل وقایع کشور ما نخواهیم داشت و در نتیجه از شناخت مثنی سیاسی محافل و نیروهای که به نام مجاهد شهرت داشتند و اعمال ظالمانه آنها شهرت دارد، عاجز مانده و ذهن جست و جوگرا از هدف شناخت و ترس محکومیت و بالتبع فاصله گیری با شیوه ها و کارکرد های آنها به سوی دیگری منحرف می شود. متأسفانه در همان دوره چهارده ساله حاکمیت حزب د. ... و شوروی که ناراضیاتی از اعمال تنظیم های جهادی وجود داشت، زیر نام این که جهاد می کنند از هر آن چه انجام دادند، چشم پوشی می شد. نبود نقد و سرزنش اعمال آنها کار را به جای کشایند که دنباله اش را در جنگ های کابل شاهد هستیم. در حالی که با وضاحت هویدا بود که تنظیم های جهادی افغانستان پیش از جنگ های کابل هم در زمینه های مبارزاتی، دیدگاه و عملکرد ها انحراف جدا خطر انگیز داشتند. فرار هزاران افغان از کابل و سایر شهر ها از دست مظالم دولت و وابسته به شوروی همراه با این امید نیز بود که در عرصه بی از وظایف مبارزاتی در محیط جنگی و یا در میان مهاجرین سهیم شوند. اما رهبران تنظیم های جهادی افغانستان از آغاز چنان دشمنی با این گروه از مهاجرین داشتند که یا عرصه را به ایشان تنگ می ساختند که بروند به جاهای دورتر و یا این که در معرض خطر مرگ قرار داشتند. ظرفیت های لازم وابستگی به بیگانگان در وجود تنظیم ها کم نبود. رهبران تنظیم ها و گروه همکاران اداری ایشان در حالی که بدون اجازه مقامات پاکستانی یک گیلان آب هم نوشیده نمی توانستند، فقط در برابر توده های وسیع مهاجر بود که زور می گفتند. آن همه اعراب تروریست و دشمن مردم افغانستان به یک باره گی در زمان تسلط طالبان به افغانستان راه نیافتند، بلکه در زمان مجاهدین از چنان احترام و خاطر خواهی و صلاحیت بهره مند بودند که نفوذ رو به تزاید ایشان را خبر می داد. آن همه بی احترامی نسبت به همدیگر نشانی بود از بی احترامی کلی نسبت به سلیقه های مختلف. آنان که میان خود هزار رشته مشترک داشتند، اما زبان تفنگ و تشنج رادر حل مسایل خویش به کار می بردند، مسلم بود که نسبت به دگر اندیشان چه شیوه یی غیر از راه و رسم استبدادی اعمال می کردند. از همان روی بود که پس از غروب



خونین حزب و شام گاه حیاتش، آن گاه که شوروی نیز تلاش ورزید، وابستگان را تنها بگذارد و راه فرار می جست و زیر نام ”مصالحه ملی“ برای حفظ سلطهٔ مرگزای به تکاپو افتادند، تنظیم ها بیکاره تراز آب بیرون شدند و روزگار خونین تری را با جنگهای فراموش ناشدنی به مردم افغانستان نشان دادند. فکر می کنم بسیار مهم است که این را و رسم مردم آزاری را نیز بشناسیم تا علل همه بدبختی و نیروهایی که بدبختی را بر مردم و وطن ما آوردند شناخته شود. وقتی چنین نگرشی به رویداد های افغانستان به کار رود، در نتیجه نمی شود که همه اسباب موجب نابسامانی ها را در پای کودتای ثور ختم کنیم.

شکی نتوان داشت که شوروی و سازمان جهنمی خاد در برافروختن دشمنی ها و تشدید آن میان تنظیم های جهادی افغانستان سهم داشت ولی نباید فراموش کرد که خاد از زمینه های موجود در وجود تنظیم ها و رهبران آنها مطلع بود و از آن استفاده می کرد. می دانیم که اعضای تحریک اسلامی طالبان افغانستان یا موجود خونریز و ویرانگری که به اسم طالب شهرت یافته اکثرأ همان هم اندیشان و یا اعضای از تنظیم های جهادی هستند که درامه خونین موجوده را به کمک پاکستان، چند کشور عربی و مدافعین جهانی شان سازمان داده اند. دشمنی با حق زن در جامعه نیز یک باره در زمان طالبان مطرح نشده است. تنظیم های جهادی گام های نکوهیده و تعصب آمیز پیشتر از طالبان در برابر زن برداشته بودند. همان گونه که در شناسایی اشکال استبدادی و مصیبت آفرینی ها، خاستگاه مستقل رادر وجود تنظیم ها و احزاب جهادی می توان نشانی کرد. این موضوع را نیز باید تذکر داد که هرکدام از آنها مشوول پاسخ گویی های خویش اند. اعمال احزاب و تنظیم های جهادی دست و روی آنانی را که خون مردم افغانستان را زیر نام های انقلاب دموکراسی و ترقی خواهی ریختند اما بر مردم ظلم کردند و خدمتگار شوروی بودند پاک نمی کند.

در مورد این بخش از سؤال شما که پرچم و خلق و کودتا چنان از مسؤولیت های خود شانه خالی نموده و معتقدند که چنان نکرده اند، واقعیت ها نشان داده است که نزد آنها ”دلایلی“ چند وجود دارد. همچنان که از اوضاع و احوال بعد از حاکمیت خویش از اوضاع طاقت فرسایی که تنظیم ها و طالبان بر مردم افغانستان مسلط کردند، بهره می گیرند. در

توجهات و بهره‌گیری‌های آنها این موارد بیشتر در نظر می‌آید:

۱- آنها نسبت به هر کس دیگری از پهنهٔ مظالم و جفاها و عملکردهای خویش بر مردم افغانستان آگاهی دارند. آنانی که از سحرگاه خونین کودتای دست‌شان به خونریزی و شکنجه و آزار دراز گردید. کسانی که مخالفین پیشینه و حتا کسانی را که ترک فعالیت سیاسی نموده بودند، زندانی، شکنجه و اعدام کردند و بر دل‌ها هزاران انسان دردمند جامعه ما داغ غم‌ها و دشواری‌ها و خشم و نفرت به جای نهادند، ... اکنون چه انتظار دیگری از آنها می‌توان داشت؟ آنانی که شاه شجاع و یعقوب خان رانکوهیدند که خاینین ملی بودند، نادر خان و هاشم را محکوم کردند که ظالم و خونخوار بودند... اما خود ایشان دست‌همه آنها را از پشت بستند و وطن را در اختیار شوروی‌ها گذاشتند و صدها بار ظالمانه تر از نقض حقوق بشر دوران نادر خان و هاشم خان مرتکب بیرحمی شدند، مگر در چنان سطحی رسیده‌اند که به این اعمال خود اعتراف کنند؟

۲- نبود مظاهر حرکات انتقادی به مشی عقیده‌ای و سیاسی از داخل عناصر آن حزب به تداوم لجاجت زمینه‌بخشیده است. (آنچه که نمی‌توان انتظار آن را نداشت، بروز و پیدایش عناصر انتقادی از میان لایه‌های آن حزب را که بیرحمانه آن مشی ظالمانه و رهبری را مورد انتقاد قرار بدهد، نباید از دیده فرو گذاشت.) فقدان اطلاع از تاریخ واقعی شوروی، سطح نازل پرورش سیاسی، فرهنگی میزان توقع اعتراف به اعمال ایشان را بسیار کاهش داده است. اعتراف صادقانه به آن همه جنایات فراموش ناشدنی و آن پهنایی از مظالم در حق مردم افغانستان، آن همه خدمت به شوروی و زیر پای نهادن منافع ملی و تمامیت ارضی مستلزم بهره‌مندی از فرهنگ اعتراف است. (فرهنگ اعتراف، عاریتی از یک بیان فشرده و بسیار رسای نویسنده گرامی رهنورد زریاب است.)

۳- از اعمال ستمگرانه و تباهی آور تنظیم‌ها و احزاب اسلامی بهره‌سؤ‌گرفته پیشینه‌ها و اعمال خویش را منزه و عاری از خیانت تصویر می‌کنند.

۴- خارج از حلقه‌های خود آنها نیز نقد سالم، گسترده و سازنده و پرورش دهنده‌یی که بتواند مؤثریت بیابد، هنوز هم جای شایسته خویش را نیافته است. برخی از قلمزنان

مستعد و مطلع بدلیل داشتن روابط حسنة شخصی و یا ندیدن روی دشواری از نگاه شخصی در دوران آنها دامن نقد رادر دوره آنها جمع میکنند. دسترسی اعضای آن حزب به برخی از رسانه های گروهی مزید بر سایر علل شده خود را به نحوی که از نظر نقد سالم پنهان نمی ماند، به کنار می کشند.

۵- تبارز مسایل قومی و سمتی در افغانستان زمینه های استفاده سوء را در اختیار آنها نهاد. میدانیم که در جامعه ما به نقش عنصر قومی ملی و قبیله یی اعتنایی در خور اهمیت آن گونه که لازم است، نشده بود. سالیان پسین حکمروایی حزب د. خ.، فروپاشی آنها، صف بندی های قومی دوران جنگ های مجاهدین، تحت تأثیر قرار گرفتن حتا عقاید دینی و مذهبی به زیر اثرات این عنصر، در تجزیه قومی، زبانی و سمتی حزب د. خ.، همدستی و همیاری قومی با مخالفین خون تشنه دیروزی را در پی داشت. این زمینه مساعد به عنوان سپر دفاعی آنان عمل کرده است. شما به عناصر مشوول که در رهبری حزب د. خ. بودند، نظر اندازید که بنابر هم جوشی قومی و یا بهره گیری های تجربیاتی، نظامی، قلمی و اداری با مجاهدین و تمام کسانی که از سیلاب قومی تکان دیده اند، همدیگر را محافظت می کنند، به اعمال دیروزی هم قوم تماس نمی گیرند. با این همه افزودنی است و دقیقاً خود آنها و دیگران نیز می دانند که موقعیت سیاسی و اجتماعی ایشان تا چه اندازه آسیب دیده است. بگذارید نسل لجوج و انتقاد ناپذیر به راه و رسم خود ادامه بدهد. اما گمان نمی رود اوضاع همواره بدین منوال بماند. نقد آن دوره خونبار و ستمگرانه از حافظه تاریخ بهره می گیرد و حافظه تاریخ فراموش کار نیست.

افزودنی است که وقتی از نقد دوره حاکمیت و پیشینه های شکل گیری حزب د. خ. صحبت می کنیم، انگیزه های پیش ساخته مبنی بر ایجاد چوبه های دار، اعدام و قتل، توهین و تحقیر و شکنجه های مختلف برای آنها نباید مطرح باشد. هدف باید ایجاد دگرگونی در افکار، برداشت ها و پندارها باشد. فحش و دشنام و شیوه های غیر سازنده معرف نقد مورد ضرورت پوست اندازی فکری سیاسی و تجدید تربیت نیست. از جانب دیگر هزاران انسانی را که حزب به گونه جبری به عضویت کشانیده بود، نباید با رهبران و معتقدان آن

راه و رسم استبدادی به يك نگاه دید. حزب دموکراتیک خلق چنان فضای مختق و طاقت فرسا را به وجود آورده بود که زنده ماندن کتله های وسیعی را مشروط به عضویت در سازمان های حزبی نهاده بود. هزاران انسان به منظور رهایی از عواقب جنگ و زندگی در داخل افغانستان، گرفتن بورس دولتی را پذیرا شده بودند. همچنان همه آنانی که در داخل افغانستان بودند، خاین و وطنفروش و ... نبودند. این موارد از آن جا قابل یاد آوریست که در زندگی روزمره و در آینده مردمان بسیار را به خود مشغول خواهد ساخت و برخورد و تماس های اشتباه آمیز و احساساتی را نیز شاهد هستیم.

سوال: برگردیم به طرح سوالی پیرامون طرح بازنگری شما به تاریخ افغانستان. آیا عقیده دارید که تاریخ افغانستان را باید از سرنوشت؟ منظور شما از بازنگری چیست؟

پاسخ: برخی از مورخین ما کارهای ماندگار، لازم و ارزشمندی را در زمینه تاریخ افغانستان انجام داده اند که نمی توان آن ها را نفی کرد. همچنان که محدودیت های حاکم بر آنها و بارهای سنتی تاریخ نگاری نا آشنا با وارسته گی را نمی شود نادیده گرفت. از يك طرف می بینیم که گفتنی های بسیاری است که گفته نشده است. پس آنچه را که نوشته نشده است، باید نوشت. از جانب دیگر ما با تاریخ مجعول، دروغین و فرمایشی نیز مواجه هستیم. این تاریخ را باید نقد کرد، باز سنجید و در محک سنجش و داوری نهاد. تاریخ واقعی، آینه یی است از تصاویر رویدادها، واقعیت ها و هستی پیشینه ها با تمام فعل و انفعال آن. در کمال تأسف تاریخ افغانستان جز چند مورد استثنایی، چهره صاف ندارد. تاریخی است، غبار گرفته. تدوین این تاریخ همرا بوده است با لزوم دید حکومت گران. هر قدر سلسله حکومت گران دنباله یافته است، مرض جعل و تاریخ کذایی سنگین تر از پیش بار شانه ما بوده است. زمانه ما دگرگون شده است. دیگر نمی شود آن تاریخ کذایی را پذیرفت و آگاهانه با غایت پرورش نظری نسل ها به تدریس گذاشت. درین زمانه دگرگون شده، اندک اندک دست به اسناد و مدارکی می رسد که به عنوان سرچشمه های تاریخ واقعی از زیر آوار اغراض بیرون می شوند و تکیه گاه مطمئن تدوین تاریخ واقعی هستند. اسناد جدید در طرد پذیرفته های تحمیلی و فرمایشی و ازایه تصویر جدید، به آشنایی زدایی تاریخ

مجموع، رسمی و قصه ای سهم به سزایی انجام می دهند. جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ نبشته شادروان میر غلام محمد غبار، انباری از تاریخ مجموع را از راه دور کرد و تکیه گاه نگرش های تاریخی سالیان طرف نگارش آن شده است. در زمانه بی که عوض شده است، بحث و ابراز نظر نیز با معیار های تاریخ نگاری عصر التفات می یابد. هنگامی که با معیار های وارسته از قید و بند های مختلف و اتکا به سنجش های پژوهشی برخاسته از رعایت همه موازین تاریخ نگری و تاریخ نگاری به سراج التواریخ کاتب بزرگوار فیض محمد هزاره ببینیم، قسمتی را از آن مورخ و قسمت های را از لزوم دید های شخص امیر حبیب الله خان می یابیم. در واقع تلفیقی از یک مورخ که با رموز کار بیهقی، بیش از هرکس دیگر از مورخان تا عصر خود آگاه بود با خواهشات، دستورات و اوامر امیر مستبد و تاریخ ساز به نام سراج التواریخ وجود دارد. بازنگری کمکی است به تدوین تاریخ نامبرده و سره را از ناسره باز یافتن. در افغانستان از دوره امان الله خان کمتر بحث شده است. در حالی که جامعه ما از جهات مختلف به بحث و فحص مسایل آن دوران احتیاج دارد. بحث های در زمینه جامعه شناسی، اصلاحات شناسی، نقش عنصر قبیله ای، نقش مذهب و ده ها موضوع دلچسپ دیگر نه تنها چندین دهه در معرض سانسور و تحریم قرار گرفته بلکه تاریخ آن دوران که بدان استناد می شود به کلی جعل شده است. حتا سالها نام آن شاه از صفحه تاریخ حذف گردید. در عوض نام نادر خان (که در جبهه نظامی برای کسب استقلال سهمی داشت) به عنوان محصل استقلال در زیر سیطره جعل آمیز تاریخ نگاری سپرده شد. افغانستان که متفکران، روشن ضمیران و روشنفکرانی را به مفهوم دقیق کلمه داشت، و هرکدام با استقلال فکری به مسایل تماس گرفته اند، در دوره استبداد نادرخانی و هاشم خانی سر به نیست شده اند، ما محتاج شناخت افکار اندیشه و شخصیت های آنها هستیم. نامه های انتشار نیافته محمد ولی خان مشهور به کفیل سلطنت امان الله خان برخوردار های جسور مردی بنام عبدالرحمن خان لودین، آرزو های روشنگرانه محی الدین خان انیس و زحمات محمد سرور جويا و ده های دیگر به مسایل جامعه ما را ملزم به مراجعه به تاریخ ما با نیت دریافت حقایق بیشتر می سازد.

اگر چند مثال دیگری در زمینه توضیح بازنگری بیاورم، دیدار تازه بی را که با تاریخ معاصر افغانستان محتاج هستیم، بهتر دریافت توانیم داشت: بدیهی است که شکل گیری تاریخ منطقه نشان‌دهنده روابط و تأثیرات همدیگر است. منطقه بی که افغانستان جز آن محسوب می شود، از عمال و حرکات زمامداران افغانستان نیز تأثیر پذیرفته است. دسترسی به حقایق تاریخ منطقه لازمه اش وارسته گی از احساسات مروج و معمول و عامیانه اجزا است. اما در تاریخ ما مانند بسا تاریخ های فاقد دید باز و محصور در تنگناهای غرور آفرینی و خود ستایی نگرش به پیشینه ها و تماس های حاصله از دیدار وقایع دیگران بار قومی بسیار سنگینی دارد. برای باز شدن بیشتر موضوع ببیند که در چنین تاریخی، همواره متجاوزین به افغانستان تاریخی محکوم شده و از افتخارات مقاومت با تحسین ها تذکر رفته است. در همین راستا که اسکندر و چنگیز، تیمور، بریتانیه ای ها، شوروری ها و اخیراً مداخلات پاکستانی ها محکوم می شوند. اما لشکرکشی سلاطین و شاهان افغانستان به سرزمین های دیگران با مباحات و افتخارات یاد می شود. به تاریخ ایران و هند بنگریم و قضاوت کنیم که آنها در برابر حملات شاهان ما چه می گویند. از پایگاه تردید چنین تاریخ نگاری ها و برداشت ها و القأ غلط آن است که اعمال شاهان هوتکی را در اصفهان نمی توان جانبداری کرد و افتخارات ناشی از حملات احمد شاه ابدالی را به هند باید محل نزاع و تردید دانست. در کتاب های متأثر ازین دید که بسیار زیاد هم بوده اند، به گونه نمونه از حملات احمد شاه در هند تذکر رفته است که صد هزار کشته مرهته به جای ماند. و آن هم با افتخار یاد شده است. مگر تاریخ واقعی و جامع به آن کشته شدگان احساس همدری می آفریند و در پیامد های آن حملات صاف کردن جاده بی را نشان می دهد که راه نفوذ بریتانیه ای ها را در هند هموار کرد. واقعیت این است که هندی ها پس از شکست مرهته نتوانستند کمر راست کنند. ما مورخینی داشته ایم که قلم شان هنگام ابراز نظر در مدح و ستایش تجاوز و فتوحات و چپاول ها، خونریزی های به گردش رفته است که نمی توان آن را بازنگری و تردید نکرد. دریافت عوامل تاریخی پس مانی کشور های منطقه، رهایی از تنگناهای ملی، قومی را مطالبه می کند. تاریخ رسمی و محدودنگر و حاکم در

افغانستان شایسته گی پاسخ به این احتیاج را ندارد. تاریخی که به گفته پاول والر شاعر و متفکر فرانسوی "ملت ها را به رویا پروری می کشاند... آنها را به هذیان عظمت سوق می دهد، تلخ، مغرور، تحمل ناپذیر و پرمدها میکند." ما در تاریخ نکوهیده و غیر قابل قبول نه تنها هدف القأ تصورات غرور آفرین کاذب را دیده ایم بلکه سعی داشته ایم بر آنها منت نیز بفرستیم. اگر در برخی کشورها مانند یونان روم باستان چیزهای برای افتخار است، بر مبنای دستاوردهای رو به تجدد، ابداعی و مبتکرانه است. در حالی که هجوم های ویرانگرانه زمینه افتخار ندارند.

در ادامه ضرورت بحث بازنگری فراموش ما نشود که در زمان تجاوز شوروی به افغانستان انبوهی از مقالات و کتابهای نگارش یافته و به چاپ رسیده است که بدون مکتب به جوهر واحد و مشترک همه آنها که قالبی به اصطلاح ایدیولوژیک هستند و با رموز تاریخ نگاری آشنایی به هم نمی رسانند، نقد مقطع دیگری از تاریخ نگاری و تاریخ نگری ناقص می ماند. بر علاوه آنانی که با دیدگاه های از پیش تهیه شده تاریخ ساخته اند، آمیزه تعصبات ایدیولوژیک با گرایشات محلی، سمتی و قومی در بستر زمانی بسیار حساس برداشت های ناقص الخلقه را به عنوان تاریخ ارایه داده اند. درین زمینه میتوان از عیاری از خراسان مرحوم خلیل الله خلیلی نام برد که با آن نثر دل انگیز و شفاف حبیب الله کلکانی را که در قالب های ذهنی خلیلی وجود خارجی داشت به گونه غلط تصویر می کند. و "دومه سقوی" جعل و تعصب را به اوج مداخله در قلمرو تاریخ نگاری می رساند.

ازین روی چه به منظور دسترسی به حقایقی که عمداً درون هاله بی از ابهامات فرو برده شده اند و چه به منظور نشان دادن تصویری که به گونه مسخ شده ارایه شده است، و یا با منظور متحول گردانیدن تاریخ نگاری و به ویژه توجه به ابعاد اجتماعی تاریخ افغانستان که جای آن به نفع تاریخ سیاسی خالی مانده است، به بازنگری و بازنویسی احتیاج داریم. ما باید به تاریخ واقعی مان دسترسی بیابیم. تاریخی که دل خوشی های فریبنده، القأ تصورات غرور انگیز، کذابی و میراث کهن و پیشینه نامطلوب را نداشته باشد، از قصه های به تکرار نشسته و کسالت آورو شرح جنگ ها به گونه ناقص در آن خبری نباشد. تاریخی

که خارج از دایره های در بارها به زندگی مردمان بیشتر نظر بیفگند و از آنها سخن بگویند و در دست انسان های رهجو چراغی بگذارد. چشم نیاز نگارش این تاریخ به راه می نگردد.

سوال: تا جایی که اطلاع دارم شما یک تن از دست اندکاران و فعالین محافل و مراسم فرهنگی هستید. لطفاً در باره مشکلات، تصورات، تجارب و دورنماهای فعالیت‌های فرهنگی در هجرت حرف بزنید.

پاسخ: در اینجا در غربتسرا، دایر کردن یک محفل فرهنگی، همراه است با دشواری های بسیار. عدم تجانس برگزارکنندگان، عدم وجود انگیزه واحد، تراکم معضلات سیاسی و اجتماعی افغانستان و بازتاب آن در محیط هجرت، تبارز جدی ترقوم سنتیزی در سالیان پسین، نبود کادر های فرهنگی، تعدد مراکز فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، فقدان ارتباط لازم و مشارکت میان آنها، مشکلات اقتصادی، عدم دسترسی به مواد مورد نیاز، عدم درک رابطه میان سیاست و فرهنگ، عدم توحید نظر در باره فرهنگیانی که جانب استبداد و ظلم را الزام کرده بودند، نبود روحیه انتقاد پذیری و فرهنگ انتقاد، دور بودن اهل قلم و فرهنگ از همدیگر از نظر جغرافیایی ... به عنوان پاره یی از نکات در غالب موارد محافل فرهنگی و کارکرد هایش را متأثر میسازد. با آن هم تجارب گویا است که با ایجاد چنان محافلی این حسن وجود داشته است که شمعی هرچند کم رنگ روشن باشد، عده یی جمع شده اند، دردهای خویش را ابراز کرده اند، از شعر و ادب و شخصیت های فرهنگی سخن رفته است. به خصوص که گفتنی ها بدون هراس و ترسی ابراز شده است. بهبود کار مربوط می شود به ایجاد نظم و انسجام و هماهنگی میان اجزایی که زمینه های برای مشارکت دارند. مراکز جدا افتاده از هم با ایجاد رشته های از همکاری و همیاری است که با تأثیر گذاری بیشتر و جلب مردمان وسیعی از مهاجرین و بیش از همه به جلب نسلی که توفیق حاصل خواهند کرد که در غربت زندگی را آغاز کرده اند. آشنا ساختن نسلی که در هجرت بزرگ می شوند با فرهنگ و تاریخ افغانستان، کوشش در راه ایجاد بیشتر مکاتب، صنوف درسی برای خواندن و نوشتن به زبان های مادری، قرار داشتن در حول نیاز های افغانستان، آرزو های است که اکثر آن میان این محافل به گونه های مطرح شده است و می توان دنبال



آن را گرفت.

سوال: در سالهای اخیر بحث های در باره ادبیات مقاومت افغانستان آغاز شده است، نظر شما اند آن باب چیست؟

پاسخ: برای ارائه تصویر روشن از بحث چگونگی و بود و نبود ادبیات مقاومت افغانستان پیش از همه لازم است درک و برداشت از اوضاع سیاسی - ادبی افغانستان پس از کودتای هفت ثور و شش جدی پنجاه و هشت در میان باشد. می پندارم که تا درک درستی از مناسبات پدید آمده متعاقب آن کودتا و تجاوز در جامعه و در جامعه ادبی در میان نباشد، کار نظر دهنده گان به جایی نمی رسد. نظر من این است که آن کودتا و تجاوز به افغانستان، مقاومت آفرین بود. در بیان کلی تر مخالف انگیز بود. در پرتو روشنی توضیح خصوصیات ادبیات مخالفین دریافته می شود که همه حامل بار مقاومت مثبت نبوده اند. چه بسا مخالفین تجاوز با اعمال ناروا مقاومت آفرین بوده اند. بازتاب های ادبی ایشان را باید دید و برای توضیح دقیق لازم است که ادبیات طرفداران حاکمیت شوروی، ادبیات مخالفین در کل که شامل ادبیات سیاسی، مذهبی، ادبیات نهاد های مستقل، ادبیات ناخشنودان نظاره گران نشسته در کنار دولت که با موافقت و مخالفت معرفی می شوند و ادبیات مهاجرینی را دید که با وضاحت از مواضع مختلف اما با مخالفت با حاکمیت به میان آمده است. همان مواضع تا امروز ها نیز در قلم نویسندگان سایه انداخته است.

این بحث نیاز های اکادمیک و لغت شناسی ندارد. کلید حل آن در تفاهم به این برداشت است که مظالم حاکمیت مخالفت برانگیز بود و کم نیست فرآورده های ادبی که از مقاومت انسانها در برابر ظلم و ستم دفاع از حقوق انسانی در فشی را بلند داشتند. مسلم است کسانی که نسبت به کودتا و تجاوز موضع اعتراضی نداشته باشند، آن ادبیات را چگونه از مقوله مقاومت خواهند دانست. برخلاف با تخته ادبیات مقاومت راستین، سعی بیجا بکار خواهند بست که ادبیات دشمن ستا و یا خموشان را مقاومت بنامند. بعد زمان و دریافت و انتشار مدارک درین زمینه در کنار معیار ها یاد شده برای ارزیابی در حل این بحث کمک شایسته خواهد کرد.

سوال: در بارهٔ ایجاد نهادی از قلم بدستان افغانستان چه نظر دارید؟

پاسخ: بدون تردید تأسیس نهادی از طرف نویسندگان یکی از نیازهای مهم نه تنها جامعه فرهنگی بلکه در کل جامعه ما را تشکیل می‌دهد، می‌توان بدان چشم امید بسیار داشت. آن نهاد بر علاوه اینکه نقش خود را به عنوان کانونی متعهد به انجام وظایف معینه سرو صورت دادن کار قلمی ایفا خواهد کرد، نقش موثر تاریخی را در لحظات کنونی نیز به جا خواهد گذاشت. لحظات و دورانی که شاهد جدا افتاده گی‌های ناشی از عوامل سیاسی، هجرت تحمیلی و پیامد‌ها آن است. تک روی‌های تابعه جدا افتاده گی به تنهایی در عملکردهای جدا از هم و کم موثر تبارز ندارد بلکه پیش گرفتن راه‌ها و شیوه‌های نگارشی جدا از هم را نیز با خود داشته است. دقیقاً میتوان گفت چیزی که پسندیده نیست. از آن رو نهاد نویسندگان موجد رشته ارتباطی و گشودن راه پرورش و توحید و انسجام نیز می‌تواند باشد. و چه خوب است که به پیشواز تأسیس آن برویم، تا جامعه ما از آن بهره‌مند گردد. افزوده بر آن زمینه مساعد ایجاد هماهنگی‌ها، همیاری‌های ناشی از متشکل بودن برای ابراز دردها، مردم افغانستان را از خروشگاه راستینی بهره‌مند خواهد ساخت. اما نیک می‌دانیم که تأسیس آن نهاد مستلزم ارایه تصویر روشن از اهداف و آرزوهاست. یعنی برای تأسیس آن صرفاً یادآوری‌های عمومی بسنده نیست. واقعیت جدا بودن‌های ریشه و پیشینه‌های دارد و اکنون نیز اوضاع نشان می‌دهد که شاعران و نویسندگان جدا از هم، برخی بدلیل موجه از هم بدور مانده‌اند. بسنده نیست که نام نویسندگان زمین گرد هم آیی به دور آن نهاد را فراهم آورد. (اگر در ابراز این تصور خویش راه اشتباه می‌پیمایم، می‌شود بدان پرداخت و بحثی را دنبال کرد.) ما شاهد حضور نویسندگان هستیم (شاعران، تاریخ نگاران، داستان نویسان، مترجمان، پژوهشگران را نیز در تحت همین نام در نظر داریم) که تفاوت‌های بسا بزرگی در قلمرو دید نویسندگان و برداشت‌ها از اساسی‌ترین مسایل جامعه و نقش قلم آن‌ها را از هم جدا ساخت. کارگزاران و فعالانی را داشته ایم که نه تنها در تحسین ظلم در حق انسان‌های کشور ما قلم را به کار برده‌اند بلکه خود از فعالان و سازمان دهنده گان نهاد‌های مردم آزار و جنگ تجاوزی بوده‌اند. برای آنها

بسیار آسان است که نام نویسنده را جای گزین القاب دیروزی بگذارند و با افتخار و حفظ آن اعمال دیروزی بنویسند. درین صورت مردم و صد ها شاعر و نویسندۀ تازه از راه رسیده اما مطلع از تاریخ کشور به کانون متشکل از آنها چگونه خواهد نگریست؟ در جامعه یی که زیر نام دموکراسی و سواد آموزی با اتخاذ راه و روش ظالمانه بدان ها نیز زیان ها رسانیده اند با آن عبا و قبا به فرهنگ و شعر و ادب... بار دیگر زیان می رسانند و کانون طرف ضرورت تأسیس را آسیب پذیر بار می آورند. سوگمندانۀ تجارب گام های که تا حال برداشته شده است، نشان می دهد که برخی از اهل قلم آگاه از این عوامل تا این که پای نقد و سرزنش راه و روش دیروز ها را به قلمزنان دولتی و مسئول نقض حقوق بشر و یا همکاری با آن، به عنوان پیش شرط معقول و سازنده و به عنوان ضرورت در میان آورند، به تخریب آنانی می پردازند که به این پیش شرط آینده نگر وفادار هستند. صمیمانه یاد آوری می شود که عدم نقد اشتباهات پیشینه و کجروی ها ادامه بیراهه بعدی است، بر علاوه خروج از الزام نقد از دیروز ها به این آسانی هم میسر نتواند بود. با توجه به واقعیت ها باید موضوع را بدین گونه مطرح ساخت که کدام نویسنده؟ همه میدانیم که در جامعه درد رسیده ما، نویسنده گانی بودند که در همکاری و همیاری قلمی و عملی نقض حقوق بشر سهم داشته اند و یا کسانی که در کنج خاموشی به نظاره نشستند، با گذشت زمان هم ابروی شکایت و اعتراض بر سر چشم خم نمی کنند. پس اگر ابقای آن فعالیت ها در میان است باید پیش از پیش فاتحه چنان نهادی را خواند اما اگر بنیاد حرکت به موازات اساسات به رسمیت شناخته شده جهانی و اهل قلم و ارسته از آلوده گی ها در میان است، لازمه اش تصویر خطوط اطمینان بخش و قابل اعتماد از طریق نقد و سرزنش پیشینۀ آمیخته با تصورات و عملکردهای زیانبار می باشد. اگر چنین ضابطه یی رعایت نشود و رابطه های مصلحتی ناظر بر مناسبات و تأسیس آن کانون طرف نظر باشد و یا این تصور در راه تأسیس آن حاکم باشد که هر کسی را که کتاب و اثری دارد، عضو آن نهاد دانست، پس در آن صورت سخن را باید از نو آغاز کرد، زیرا با چنین تصورات دورنمای کار تاریک دیده میشود. می پندارم که راه بهتر این است که با پافشاری روی ضرورت تأسیس کانون و یا انجمن

نویسنده گان افغانستان شاهد بحث علنی در زمینه باشیم. اگر این شیوه اعمال نگردد، به احتمال قوی که تنی چند با صحبت های پشت پرده، بارعایت لزوم دیدها و سلیقه های خصوصی، خود را به عنوان تیولداران قلمرو فرهنگی نویسنده و شاعر معرفی نمایند و با این حرکت غیر دموکراتیک، سبب ساز ادامه آشفته گی و چند دسته گی شوند. آرزوی رود قلمبستانی که از اهمیت نقش هچو نهادی آگاه هستند، به ضرورت های برنامه و اساسنامه آن نیز بیندیشند. ضرورت های که وابسته گی آن نهاد به علایق سیاسی تشکیلاتی دیروز و امروز را برنتابد، تصور تأسیس آن تأسیس راه و روش تشکل های سیاسی نباشد و ضامن حفاظت استقلال آن باشد. شایسته گی و جسارت گذاشتن انگشت اعتراض بر رویدادها و تصورات و اعمال خلاف منطق آزادی اندیشه و بیان راداشته باشد. از قید و بند های ساری و جاری قوم ستیزی و مصلحت بینی محافظه کارانه میرا باشد. هرگاه توفیقی در راه نهاد واحد حاصل نشود، عرض وجود چند نهاد با هویت های جداگانه و تعریف جداگانه بی که کانون نویسنده گان دارند، برداشتن گام نسبتاً قناعت بخش در روشنی مرزها خواهد بود.